اَلدّرسُ الثّاني

﴿... لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيهِ سَبيلاً...﴾

آلُ عمران:۹۷

حجّ خانهٔ [خدا] بر آن مردمی واجبِ الهی است که بتوانند به سوی آن راه یابند.

مَكَّةُ الْمُكَرَّمَةُ وَالْمَدينَةُ الْمُنَوَّرَةُ

مکّـهٔ مکـرّمـه و مـدیـنـهٔ مـنـوّره

جَلَسَ أعضاءُ الْأُسْرَةِ أمامَ التِّلْفازِ مُشتاقينَ، يُشاهِدونَ الْحُجّاجَ في الْمَطارِ وَ هُم يَرْكَبونَ الطّائِرَةَ لِلذَّهابِ إلىٰ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةِ وَ الْمَدينَةِ الْمُنَوَّرَةِ.

اعضای خانواده با اشتیاق در برابر تلویزیون نشستند، حاجیان را در فرودگاه در حالی که برای رفتن به مکّه مکرّمه و مدینهٔ منوّره سوار بر هواپیما می‌شدند، می‌دیدند.

نظَرَ «عارِفٌ» إلىٰ والِدَيْهِ، فَرَأىٰ دُموعَهُما تَتَساقَطُ مِنْ أعْيُنِهِما. فَسَأَلَ عارِفٌ والِدَهُ الأُمّ: لِمَ تَبْكي وَ قَدْ كُنْتَ في الْحَجِّ في الْعامِ الْماضي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک‌هایشان را دید که پی در پی از دیدگانشان می‌ریخت. پس عارف با تعجّب و شگفتی از پدرش پرسید: پدر، چرا گریه می‌کنی آنا و أ سال گذشته در حج بوده‌ای؟!

اَلْأَبُ: حينَما أرَى النّاسَ يَذْهَبونَ إلَى الْحَجِّ، تَمُرّ أمامي ذِكْرَياتي حينَ زُرْتُ أنَا وَ أُمُّكَ هاتَيْنِ الْمَدينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ؛ فَأقولُ في نَفْسي: يا لَيْتَني أذْهَبُ مَرَّةً أخْرىٰ!

پدر: وقتی مردم را می‌بینم که به حج می‌روند، خاطراتم در برابرم می گذرند زمانی که من و مادرت این دو شهر مقدّس را زیارت کردیم؛ پس با خودم می‌گویم: ای کاش بار دیگر بروم.

رُقَيَّةُ: وَلكِنَّكَ أدَّيْتَ فَريضَةَ الحَجِّ في السَّنَةِ الْماضِيَةِ مَعَ أُمّي!

رقیه: ولی تو عمل واجب حج را سال گذشته همراه مادرم انجام دادی!

الأُمّ: لَقَدِ اشْتاقَ أبوكُما إلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّريفَيْنِ: الْمَسجِدِ الْحَرامِ وَ الْمَسجِدِ النَّبَوِيِّ وَ كَذٰلِكَ الْبَقيعِ الشَّريفِ.

و همینطور شده است: مسجد الحرام و مسجد پیامبر؛ و همینطور [قبرستان] بقیع شریف.

عارِفٌ: أ أنتِ مُشْتاقَةٌ أيضاً؛ يا أُمّاهْ؟

عارف: مادرجان، آیا تو هم مشتاقی؟!

اَلْأُمُّ: نَعَم، بِالتَّأكيدِ يا بُنَيَّ. ولَكِنّي أُحِبُّ أنْ نَذْهَبَ لِزيارَةِ الْعَتَباتِ الْمُقَدَّسَةِ أيضاً.

مادر: بله، البتّه پسرکم. ولی من دوست دارم به زیارت عتبات مقدّسه هم برویم.

اَلْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حينَ يَرىٰ هٰذَا الْمَشهَدَ ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَماكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشتاقُ إلَيها.

هر مسلمانی وقتی این صحنه را می‌بیند، و مکان‌های مقدّس را به یاد می‌آورد، مشتاق آن می‌شود.

عارِفٌ: أيُّ الْأَماكِنِ تُحِبُّ أنْ تزورَها؟ عارف: کدام مکان‌ها را دوست داری زیارت(شان) کنی؟

اَلْأَبُ: إضافَةً إلىٰ مَكَّةَ وَ الْمَدينَةِ أُحِبُّ أنْ أزورَ الْعَتَباتِ الْمُقَدَّسَةَ أيضاً، كَما قالَتْ أُمُّكَ.
پدر: همانطور که مادرت گفت علاوه بر مکّه و مدینه، دوست دارم عتبات مقدس را هم زیارت کنم.

عارِفٌ: ما هيَ ذِكْرَياتُكُما عَنِ الْحَجِّ؟ عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

اَلْأَبُ: أتَذَكَّرُ خيامَ الْحُجّاجِ في مِنىٰ وَ عَرَفاتٍ، وَ رَمْيَ الْجَمَراتِ وَ الطَّوافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّريفَةِ وَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفا وَ الْمَروَةِ، وَ زيارَةَ الْبَقيعِ الشَّريفِ.
پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبهٔ شریف و سعی میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را بیاد می‌آورم.

اَلْأُمُّ: وَ أنا أتَذَكَّرُ جَبَلَ النّورِ الَّذي كانَ النَّبيُّ يَتَعَبَّدُ في غارِ حِراءٍ الْواقِعِ في قِمَّتِهِ.
مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرایی که در قلّهٔ آن واقع است، عبادت می‌کرد.

رُقَيَّةُ: أنَا قَرَأْتُ في كِتابِ التَّربيَةِ الدّينيَّةِ أنَّ أُولىٰ آياتِ الْقُرآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبيِّ في غارِ حِراءٍ.
هَلْ رَأَيتِ الْغارَ؛ يا أُمّاهْ؟
رقیه: من در کتاب تعلیمات دینی خواندم که اوّلین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر نازل شد. (فرود آمد)
مادر جان، آیا این غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لا، يا بُنَيّتي. اَلْغارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرتَفِعٍ، لا يَسْتَطيعُ صُعودَهُ إلَّا الْأَقْوياءُ.
وَ أنتِ تَعلمينَ أنَّ رِجْلي تُؤْلِمُني.
مادر: نه، دخترکم. غار بالای کوه بلندی واقع است، فقط افراد قوی می‌توانند بر بالای آن بروند.
و تو می‌دانی که پای من درد می‌کند.

رُقَيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُما غارَ ثَوْرٍ الَّذي لَجَأَ إلَيهِ النَّبيُّ ﷺ في طَريقِ هِجْرَتِهِ إلَى الْمَدينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟
رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

اَلْأَبُ: لا، يا عَزيزَتي؛ أنا أتَمَنّىٰ أنْ أتَشَرَّفَ مَعَ جَميعِ أعْضاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرِباءِ لِزيارَةِ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةِ وَ الْمَدينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرىٰ وَ أزورَ هٰذِهِ الْأَماكِنَ .
پدر: نه عزیزم؛ من آرزو دارم بار دیگر با همهٔ اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکّهٔ مکرمه و مدینهٔ منوّره مشرّف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم.

✿ اَلْمُعجَم ✿

أَلَمَ: به درد آورد	**بُنَيَتي:** دخترکم	**زارَ ـُـ :** دیدار کرد (مضارع: يَزورُ)
(مضارع: يُؤلِمُ)	**تَعَبَّدَ:** عبادت کرد	«زُرتُ: دیدار کردم»
«رِجْلي تُؤلِمُني: پایم درد می‌کند.»	**اَلتِّلفاز:** تلویزیون	**اَلْقِمَّة:** قلّه «جمع: اَلْقِمَم»
اشْتاقَ: مشتاق شد (مضارع: يَشتاقُ)	**تَمَنّى:** آرزو داشت	**لَجَأَ إِلَىٰ:** به ... پناه بُرد.
أُمّاهُ: ای مادرم	(مضارع: يَتَمَنّى)	**مَرَّ ـُـ :** گذر کرد «مضارع: يَمُرّ»
بُنَيَ: پسرکم	**اَلْخِيام:** چادرها «مفرد: اَلخَيمَة»	**اَلْـمَشهَد:** صحنه
	اَلرِّجْل: پا «جمع: اَلْأَرْجُل»	

🕮 حَولَ النَّص

✍ **عَيِّنْ جَوابَ الْأَسئلَة التّالِيَة حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ. (اثنانِ زائِدانِ)**

۱- لِماذا لَمْ تَصْعَدْ والِدَةُ عارِفٍ وَ رُقَيَّةَ جَبَلَ النّور؟

۲- مَتَى كانَ والِدا عارِفٍ وَ رُقَيَّةَ في الْحَجِّ؟

۳- ماذا كانَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ يُشاهِدونَ؟

٤- أينَ جَلَسَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ؟

٥- كَيفَ يَكونُ جَبَلُ النّور؟

٦- مَنْ كانَ يَبكي؟

٥	يَكونُ مُرتَفِعاً
۲	في الْعامِ الْـماضي
	اشْتاقَ إِلَيه
٦	والِدا الْأُسرَةِ
٤	أَمامَ التِّلفازِ
	رَأسي يُؤلِمُني
۳	اَلْحُجّاجَ في الْـمَطارِ
۱	لِأَنَّ رِجْلَ الْأُمِّ تُؤلِمُها

۱- لِماذا لَمْ تَصْعَدْ والِدَةُ عارِفٍ وَ رُقَيَّةَ جَبَلَ النّور؟ لِأَنَّ رِجْلَ الْأُمِّ تُؤلِمُها
چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفتند؟ - زیرا پای مادر درد می‌کند. (جواب به شکل مضارع؟؟؟؟؟)
۲- مَتَى كانَ والِدا عارِفٍ وَ رُقَيَّةَ في الْحَجِّ؟ في العامِ الْـماضي
پدر و مادر عارف و رقیه کی در حج بودند؟ - در سال گذشته
۳- ماذا كانَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ يُشاهِدونَ؟ اَلحُجّاجَ في الْـمَطارِ
اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه
٤- أَينَ جَلَسَ أَعْضاءُ الْأُسرَةِ؟ أَمامَ التِّلفازِ
اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون
٥- كَيفَ يَكونُ جَبَلُ النّور؟ يَكونُ مُرتَفِعاً
کوه نور چگونه بود؟ - بلند بود.
٦- مَنْ كانَ يَبكي؟ والِدا الأُسرَةِ
چه‌کسی گریه می‌کرد؟ - پدر و مادر خانواده

زِيارَةِ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةِ وَ الْمَدينَةِ

إعلَموا

اَلْحالُ (قید حالت)

آیا ترجمهٔ این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَیْتُ وَلَداً مَسْروراً. پسرِ خوشحالی را دیدم.

ب. رَأَیتُ الْوَلَدَ الْمَسْرورَ. پسرِ خوشحال را دیدم.

ج. رَأَیتُ الْوَلَدَ مَسْروراً. پسر را خوشحال دیدم.

مَسروراً در جملهٔ الف، و اَلْمَسرورَ در جملهٔ ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسروراً در جملهٔ ج نیز همان نقش را دارد؟

در جملهٔ اوّل کلمهٔ «مَسروراً» صفتِ «وَلَد»، و در جملهٔ دوم «المَسرورَ» صفتِ «اَلْوَلَد»، و در جملهٔ سوم «مَسروراً» حالتِ «اَلْوَلَد» است.

ذَهَبَتِ الْبِنتُ الْفَرِحَةُ. (موصوف: الْبِنتُ — صفت: الْفَرِحَةُ)

ذَهَبَتِ الْبِنتُ فَرِحَةً. (قید حالت (اَلْحال): فَرِحَةً)

برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالتِ مرجع خودش[۲] را که معرفه(دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اِشتَغَلَ مَنصورٌ فِي الْمَزرَعَةِ نَشیطاً.

مرجع حال — حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَندِسُ الشّابُّ فِي الْمَصنَعِ مَبْتَسِماً

اَللّاعِبونَ الْإیرانیّونَ رَجَعوا مِنَ الْمُسابَقَةِ مَبْتَسِمینَ.

هاتانِ الْبِنتانِ قامَتا بِجَوْلَةٍ عِلْمیّةٍ فِي الْإنترنت مَبْتَسِمتَینِ.

إختَبِر نَفسَکَ(۱): عَیِّنِ «الْحالَ» فِي الْجُمَلِ التّالیَةِ.

۱- وَصَلَ الْمُسافِرانِ إلَی الْمَطارِ مُتَأَخِّرَینِ وَ رَکِبا الطّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرَینِ

۲- تَجتَهِدُ الطّالِبَةُ فِي أداءِ واجِباتِها راضِیَةً وَ تُساعِدُ أُمَّها.

دانش‌آموزان در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / راضِیَةً

۳- یُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجونَ فَریقَهُمُ الْفائِزَ فَرِحینَ الْیَومَ.

امروز تماشاچیان تیم برندهٔ خود را با شادی تشویق می‌کنند. / فَرِحینَ

[۲] تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.(تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

٤- اَلطّالِبَتانِ تَقْرَآنِ دُروسَهُما مُجِدَّتَينِ.
دانش‌آموزان درسهایشان را با تلاش می‌خوانند. / مُجِدَّتَينِ

گاهی قید حالت به صورت جملهٔ اسمیّه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جملهٔ الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رَأَيتُ الْفَلّاحَ وَ هوَ يَجمَعُ الْـمَحصولَ. ب. أُشاهِدُ قاسِماً وَ هُوَ جالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَينِ.
کشاورز را دیدم، در حالی‌که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی‌که میان دو درخت نشسته است.

کار در کلاس(۲): تَرجِمِ الْآياتِ الْكَريمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحالَ».

۱ ﴿... وَ خُلِقَ الْإِنسانُ ضَعيفاً﴾ النِّساء: ۲۸
ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . **اَلْحالَ:** ضَعيفاً

۲ ﴿... وَ لا تَهِنوا[1] وَ لا تَحْزَنوا وَ أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ آل عمران: ۱۳۹
ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **اَلْحالَ:** أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ

۳ ﴿كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ﴾ اَلْبَقَرَة: ۲۱۳
ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **اَلْحالَ:** مُبَشِّرينَ

٤ ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ○ ارْجِعي إِلَى رَبِّكِ راضِيَةً مَرضِيَّةً﴾ اَلْفَجْر: ۲۷ و ۲۸
ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. **اَلْحالَ:** راضِيَةً ، مَرضِيَّةً

٥ ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتونَ[2] الزَّكاةَ وَ هُم راكِعونَ﴾ اَلْمائِدَة: ۵۵
ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبرش و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند حال آنکه در رکوع هستند. **اَلْحالَ:** هُم راكِعونَ

.....
۱- لا تَهِنوا: سُست نشوید (وَهَنَ) ۲- يُؤتونَ: می‌دهند (آتی)

اَلتَّمارينُ

اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ:

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ. (نَوْعُ الْكَلِمات :اسْمُ فاعِل وَ اسْمُ مَفعولٍ وَ اسْمُ مَكانٍ وَ اسْمُ مُبالَغَة [1] وَ فِعْلٌ ماضٍ وَ فِعْلٌ مُضارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفُ جَر وَ)...

«اَلسَّيِّدُ مُسلِمي» مُزارِعٌ. هوَ يَسْكُنُ في قَريَةٍ بِطْرود بِمُحافَظَة مازَندَران. إنَّهُ رَجُلٌ صادِقٌ وَ صَبّارٌ وَ مُحتَرَمٌ. في يَوْمٍ مِنَ الْأَيّامِ شاهَدَ جَماعَةٌ مِنَ الْمُسافِرينَ واقِفينَ أمامَ مَسْجِدِ الْقَريَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنْ فَقالوا: إنَّ سَيّارَتَنا مُعَطَّلَةٌ.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای بطرود از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مرد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبروی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها دربارهٔ علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مُزارِعٌ: اسم فاعل / **يَسْكُنُ:** فعل مضارع / **صادِقٌ ـ جَرّارَة ـ صَبّارٌ:** اسم مبالغه / **مُحتَرَمٌ:** اسم مفعول / **الْمُسافِرينَ:** اسم فاعل / **واقِفينَ:** اسم فاعل / **مَسْجِد:** اسم مکان / **مُعَطَّلَةٌ:** اسم مفعول

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسلِمي بِصَديقِهِ مُصَلِّح السَّيّارات؛ لِكَي يُصَلِّحَ سَيّارَتَهُم؛ وَ جاءَ صَديقُهُ وَ جَرَّ سَيّارَتَهُم بِالْجَرّارَة وَ أخَذَها إلَى مَوْقِف تَصليح السَّيّارات.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مُصَلِّح: اسم فاعل / **السَّيّارات:** اسم مبالغه / **الْجَرّارَة:** اسم مبالغه / **مَوْقِف:** اسم مکان / **تَصليح:** مصدر

ب. ما مِهْنَةُ صَديقِ السَّيِّدِ مُسلِمي؟ مِهْنَتُهُ مُصَلِّح السَّيّارات.

ج. كَمْ جارّاً وَ مَجْروراً في النَّصِّ؟ في النَّصِّ عَشَرَة حروف جارّ و مجرورات

۱- في قَريَة / ۲- بِطْرود / ۳- بِمُحافَظَة / ٤- في يَوْم / ٥- مِنَ الْأَيّامِ / ٦- مِنَ الْمُسافِرينَ / ۷- عَنْ سَبَب / ۸- بِصَديقِهِ / ۹- بِالْجَرّارَة / ۱۰- قِف

د. أيْنَ يَعيشُ السَّيِّدُ مُسلِمي؟ هوَ يَعيشُ رود بِمُحافَظَة مازَندَران.

هـ. أكْتُبْ مُفْرَدَ هٰذِهِ الْكَلِمات.

سادَة: سيد	قُرىً: قَريَة	رِجال: رَجُل	أيّام: يَوْم	سَيّارات: سَيّارَة
مُصَلِّحونَ: جَرّ	أصْدِقاء: صَديق	مواقِف: مَوْقِف	جرارات: جَرّارَة	جَماعات: جَماعَة

.....

اَلْمُعَطَّل: خراب شده اَلجَرّارَة: تراکتور اَلْمَوْقف: گاراژ مَوقِف تَصليح السَّيّارات: تعمیرگاه خودرو

۱- اسم مبالغه بر وزن « » و «فَعّالَة» است و سه شکل دارد:

- بر بسیاری صفت یا انجام دادن کار دلالت دارد؛ مانند :صَبّار(بسیار بردبار) و عَلّامَة(بسیار دانا).
- بر اسم شغل دلالت دارد؛ مانند :خَبّاز (نانوا) و حَدّاد (آهنگر)
- بر اسم ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند؛ مانند: جَوّال: تلفن همراه، نَظّارَة: عینک

● **اَلتَّمرينُ الثّاني: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَريبَةَ في كُلِّ مَجموعَة، مَعَ بَيانِ السَّبَبِ.**

۱- اَلْأَصْدِقاء☐ اَلْأَحِبّاء ☐ اَلْأَقرِباء ☐ اَلْأَربِعاء ☑

اَلْأَصْدِقاء(دوستان)، اَلْأَحِبّاء(دوستان)، اَلْأَقرِباء(نزدیکان) / **اَلْأَربِعاء (چهارشنبه)**

۲- اَلطّيـن ☐ اَلْـمِلَفّ ☑ اَلتُّـراب ☐ اَلْحَجَر ☐

اَلطّيـن(گل)، اَلتُّـراب(خاک)، اَلْحَجَر(سنگ) / **اَلْـمِلَفّ (پرونده**

۳- اَلْأَعيـن ☐ اَلْأَكتاف ☐ اَلْفَأس ☑ اَلْأَسنان ☐

اَلْأَعيـن(چشم‌ها)، اَلْأَكتاف (شانه‌ها)، اَلْأَسنان (دندان‌ها) / **اَلْفَأس(تبر)**

٤- اَلْغُراب ☐ اَلْعُصفور☐ اَلْحَمامَة ☐ اَلْـمائِدَة ☑

اَلْغُراب(کلاغ)، اَلْعُصفور(گنجشک)، اَلْحَمامَة(کبوتر)، / **اَلْـمائِدَة(سفرهٔ طعام)**

٥- اَلْعَظْم ☐ اَللَّحْم ☐ اَلْ اَلْعام ☑ اَلدَّم ☐

اَلْعَظْم(استخوان)، اَللَّحْم(گوشت)، اَلدَّم (خون) / **اَلْعام(سال)**

٦- اَلْخيام ☑ أمْس ☐ غَداً ☐ اَلْيَوم ☐

أمْس(دیروز)، غَداً(فردا)، اَلْيَوم(امروز) / **اَلْخيام(چادرها)**

● **اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِلْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ.**

۱- ﴿... رَبَّنا آتِنا في الدُّنيا حَسَنَةً وَ في الآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ اَلبَقَرَة:۲۰۱

پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول ؛ في الآخِرَةِ: مجرور به حرف جر

۲- ﴿جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ...﴾ اَلإسراء: ۸۱

حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل ؛ الْباطِلُ: فاعل

۳- ﴿وَاسْتَعينوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاة﴾ اَلبَقَرَة:٤٣

از بردباری و نماز یاری بجویید. / الصَّبرِ: مجرور به حرف جر

٤- ﴿فَأَنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبونَ﴾ اَلمائِدَة: ٥٦

بی گمان حزب خدا چیره شدگان‌اند. / اللّه: مضاف اليه

٥- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوتِ﴾ آل عمران:۸٥

هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا ؛ ذائِقَةُ: خبر

● **اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: اُكْتُبْ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ مِنْ كَلِماتِ الدَّرسِ.**

۱- اِبْني الصَّغير. (پسر کوچکم) ..... **بُنَيّ** : پسرکم

۲- بِنتي الصَّغيرَةُ. (دختر کوچکم) ..... **بُنَيّتي**: دخترکم

۳- أعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأسُهُ. بالاترین[قسمت] کوه و سرِ آن ..... **اَلْقِمَّة**: قلّه

٤- مَكانُ وُقوفِ السَّيّاراتِ وَ الْحافلات. جای ایستادن ماشین‌ها و اتوبوس‌ها ..... **اَلْمَوْقِف**: ایستگاه

٥- سَيّارَةٌ نَسْـ ـل : عَمَلِ فِي الْـمَزرَعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در مزرعه به کار می‌بریم. ..... اَلْجَرّارَة: تراکتور

٦- صِفَةٌ لِجِهازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَداةٍ بِحاجَةٍ إِلَى التَّصليحِ. ..... اَلْمُعَطَّل: خراب شده

● اَلتَّمرينُ الخامِسُ: لِلتَّرجَمَةِ.

١-	كَتَبَ: نوشت	
	قَدْ كُتِبَ التَّمرينُ: تمرین نوشته شد.	لِمَ لا تَكْتُبينَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟
	لَمْ تَكْتُبي شَيئاً: چیزی را ننوشتی.	لا يَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ: روی درخت نباید بنویسد.
٢-	تَكاتَبَ :نامه نگاری کرد	
	اَلصَّديقانِ تَكاتَبا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	رَجاءً، تَكاتَبا: لطفاً با یکدیگر نامه‌نگاری کنید.
	تَكاتَبَ الزَّميلانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَنتُما تَكاتَبْتُما: شما با یکدیگر نامه‌نگاری کردید.
٣-	مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	
	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لا تَمْنَعْنا عَنِ الْخُروجِ: ما را از بیرون رفتن بازداشت.
	اِمْنَعوا حَمْلَ الْجَوّالِ: حمل تلفن همراه را منع کرد.	شاهَدْنا مانِعاً بِالطَّريقِ: بازدارنده از راه را دیدیم.
٤-	اِمْتَنَعَ: خودداری کرد	
	كانَ الْحارِسُ قَدِ امْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	لا تَمْتَنِعوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید.
	لَنْ نَمْتَنِعَ عَنِ الْخُروجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَيْتَنا امْتَنَعْنا عَنْهُ! کاش از آن خودداری کرده بودیم.
٥-	عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد	
	لِمَ ما عَمِلْتُم بِواجِباتِكُم؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَ تَعْمَلونَ فِي الْمَصنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
	اَلْعُمّالُ مَشغولونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	اَلْمَعْمَلُ مُعَطَّلٌ الْيَومَ: امروز کارگاه تعطیل شده است.
٦-	عامَلَ: رفتار کرد	
	إِلٰهي، عامِلْنا بِفَضْلِكَ: خدایا به دیدهٔ بخشش خودت با ما رفتار کن.	إِلٰهي، لا تُعامِلْنا بِعَدْلِكَ: خدایا، با دادگری‌ات با ما رفتار کن.
	كانوا يُعامِلونَنا جَيِّداً: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.	مُعَلِّمُنا جَيِّدُ الْمُعامَلَةِ مَعَنا: معلمِ ما، با ما خوش‌رفتار است.
٧-	ذَكَرَ: یاد کرد	
	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتاذُ تَلاميذَهُ الْقُدَماءَ: گاهی استاد از شاگردان قدیمی کند.
	ذُكِرْتَ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد کردی.	لَيتَ أَحِبَّتي يَذْكُرونَني! کاش دوستانم از من یاد کنند.
٨-	تَذَكَّرَ: به یاد آورد	
	جَدّي وَ جَدَّتي تَذَكَّراني: پدربزرگ و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند.	رَجاءً، تَذَكَّرا زُمَلاءَنا: لطفاً، همکلاسی‌هایمان را به یاد آورید.
	لا أَتَذَكَّرُكَ يا زَميلي: همکلاسیِ من، تو را به یاد نمی‌آورم.	سَيَتَذَكَّرُنا الْمُدَرِّسُ: معلّم ما را به یاد خواهد آورد.

نکته: لِمَ لا تَكْتُبينَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبي دَرْسَكِ؟ درست را ننوشتی.

لِمَ: برای چه ، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبي: نون آخر آ«

لَمْ + مضارع= ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبي = ننوشتی

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التّالِيَ، ثُمَّ الْمَحَلَّ الْإِعْرابِيَّ لِما تَحْتَهُ خَطٌّ.

سَمَكَةُ السَّهْمِ[1]

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْماكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّها تُطْلِقُ[2] قَطَراتِ الْماءِ مُتَتالِيَةً[3] مِنْ فَمِها[4] إِلَى الْهَواءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلاقَ السَّهْمِ وَ تُطْلِقُ هٰذَا السَّهْمَ الْمائِيَّ فِي اتِّجاهِ الْحَشَراتِ فَوْقَ الْماءِ، وَ عِنْدَما تَسْقُطُ الْحَشَرَةُ عَلَى سَطْحِ الْماءِ تَبْلَعُها[5] حَيَّةً.

هُواةُ[6] أَسْماكِ الزِّينَةِ مُعْجَبُونَ بِهٰذِهِ السَّمَكَةِ، وَلٰكِنَّ تَغْذِيَتَها صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّها تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرائِسَ[7] الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز

ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن با نیرویی شبیه پرتاب تیر قطره‌های آب را پی در پی از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی در جهت حشرات بالای آب رها می‌شود. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زیبا از این ماهی به شگفت می‌آیند، ولی غذا دادنِ آن (آن ماهی‌ها) بر آنها (آن علاقه‌مندان) سخت است؛ زیرا آن (ماهیان) دوست دارد شکارهای زنده را بخورد.

سَمَكَةُ: مبتدا / **مُتَتالِيَةً**: حال / **الْهَواءِ**: مجرور به حرف جرّ / **الْحَشَرَةُ**: **فاعل** / **الْماءِ**: مضاف الیه / **حَيَّةً**: حال / **هُواةُ**: **مبتدا** / **مُعْجَبُونَ**: خبر / **الْفَرائِسَ**: مفعول/ **الْحَيَّةَ**: صفت

سَمَكَةُ التِّيلابيا

سَمَكَةُ التِّيلابيا مِنْ أَغْرَبِ الْأَسْماكِ تُدافِعُ عَنْ صِغارِها وَ هِيَ تَسيرُ مَعَها. إِنَّها تَعيشُ في شَمالِ إفريقيا. وَ هٰذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغارَها عِندَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُها بَعْدَ زَوالِهِ.

ماهی تیلاپیلا

ماهی تیلاپیلا از ناشناخته‌ترینِ ماهی‌هاست؛ از بچه‌هایش دفاع می‌کند در حالی که همراهشان حرکت می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس آنها را بعد از برطرف شدنش (برطرف شدنِ خطر) بیرون می‌آورد.

صِغارِ: مجرور به حرف جرّ/ **هِيَ تَسيرُ مَعَها**: حال / **صِغارَ**: مفعول

.....

۱- **سَمَكَةُ السَّهْمِ**: ماهی تیرانداز ۲- **أَطْلَقَ**: رها کرد ۳- **اَلْمُتَتالي**: پی درپی ٤- **اَلْفَم**: دهان
٥- **بَلَعَ**: بلعید ٦- **اَلْهُواة**: علاقه‌مندان «مفرد: اَلْهاوي» ۷- **اَلْفَرائِس**: شکارها «مفرد :اَلْفَريسَة»